

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ و نه ...

شماره ۱۳۶۶ (عرب) ۱۳۶۶

شب‌های جهان مگر به هم پیوستند؟
و اختر همگی جو خفتگان سرستند؟
ای صبح! بز نسی، دمت بر بستند؟
وی چرخ بگرد! جنورت بشکستند؟
جمال‌الدین اصفهانی



روزنامه

دفتر نهم (سال ششم)

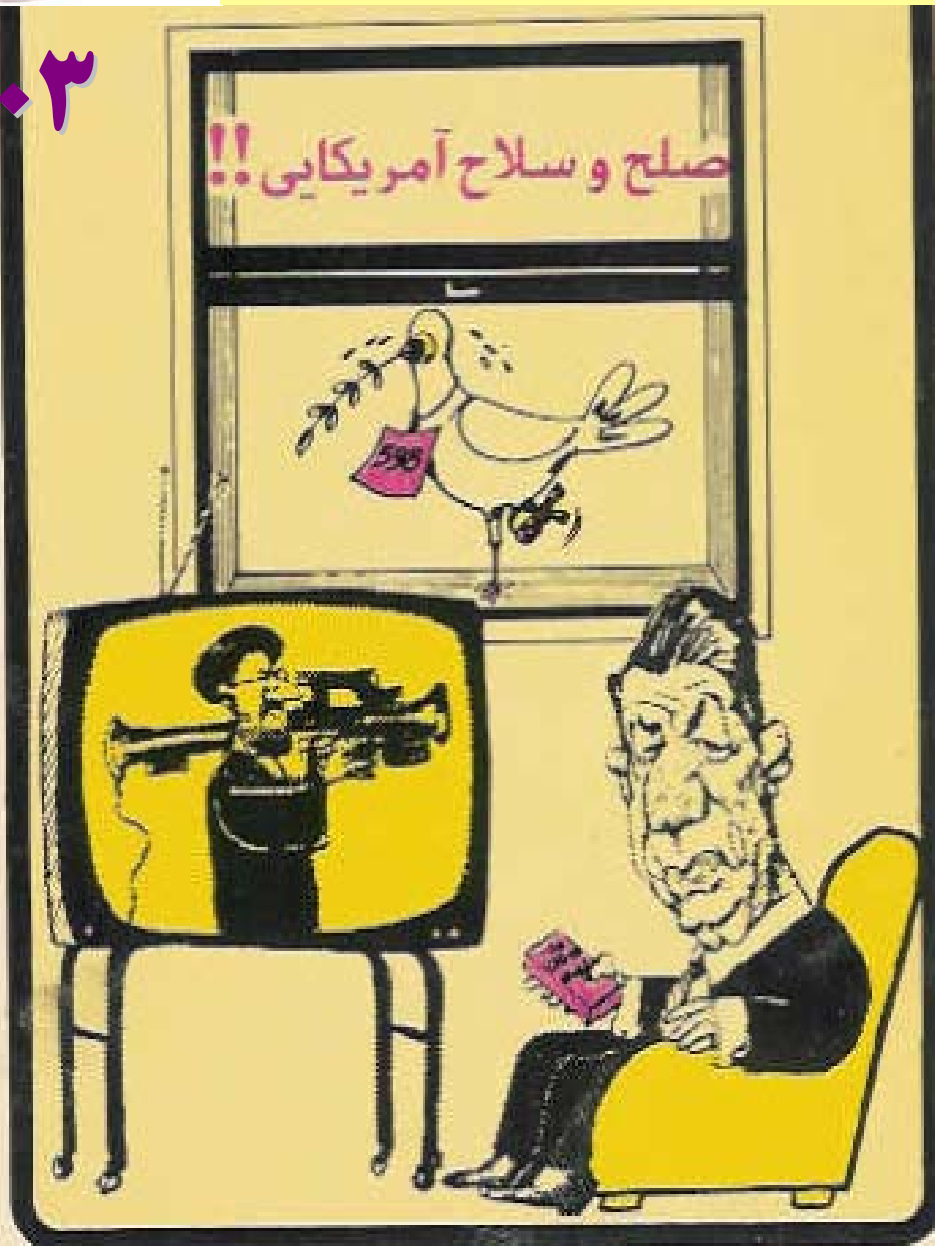
ماه روزانه های دیروز ... و امروز



محمد ایل بیکی

محمد علی جمالزاده : قصه روزنامه کاوه ... و قضیه اسداف !

۱۰۳





ماهنامه آبان ماه (عقرب) - شماره نهم (سال ششم) روزگار نو

حاوی اخبار و جریانات مهرماه ۱۳۶۶ هجری شمسی
از ۲۳ سپتامبر تا ۲۲ اکتبر ۱۹۸۷ میلادی

صفحه‌ها	نویسندگان	عنوان‌ها
۲		هرچه از دوست می‌رسد نیکوست! (فتح باب)
۷	جعفر رائد	جنگ عرب و عجم و ... (بای بسم الله)
۱۳		ایران در ماهی که گذشت ...
۲۱		در لابلای رویدادهای جهان
۳۰		شنیدنیها، دیدنیها، خواندنیها
۳۳	نصرالله پورجوادی	ایران مظلوم
۴۲	علیرضا نوری زاده	اگر نیوشا مجاهد یا سلطنت طلب بود!
۴۶	ن. پروین	اندر آموزش زبان فارسی به فرنگیان
۴۹	محمدعلی جمالزاده	قصه روزنامه گاو ...
۵۲	الف. م.	نام‌گذاری
۶۱	ترجمه م. نگاهی	ساواک درون مرزی و ساواک بیرون مرزی
۶۹	بیسژن	وقایع اتفاقیه
۸۰	ا. ع. تافته	از هرچه بگذری سخن دوست خوشتر است!
۸۶	احسان طبری	رستاخیز حزب توده و بعد ... (۲)
۹۵	بامشاد	قصه پر غصه من و ایران من
۱۰۰	سرشار	برنده جایزه صلح نوبل امسال! تای تمت

تصویر روی جلد: ترکیبی است از دو کاریکاتور از روزنامه‌های
"گانار آنشنه" و "سعودی گارت"

تصویر پشت جلد: اسکار آریاس سانچز رئیس جمهوری گوستاریگا

قصه روزنامه کاوه

و

قصه اسداوف!



استاد محمد علی جمالزاده در نامهٔ محبت‌آمیزی که در جواب نامهٔ مخلص مرقوم فرموده‌اند، دو نکتهٔ تاریخی را که یکی مورد سؤال من بوده و دیگری را خود ایشان در حین خواندن مقالهٔ ایرج اسکندری به آن توجه کرده‌اند، برای نوشته‌اند که در بیخ است آن را برای خوانندگان روزگار نو بازگو نکنیم.

سردبیر

... درباره روزنامه کاوه که سؤال کرده‌اید، باید بگویم که این روزنامه دو دوره داشت. دورهٔ اول مشتمل بر نمراتی است که در طول جنگ جهانی

اول با کمک دولت آلمان به چاپ می‌رسید ولی همینکه آلمان شکست خورد و جنگ به پایان رسید و حکومت در آلمان تغییر کرد، دولت آلمان به کمیته ملیون ایران در برلین خبر داد که دیگر نمی‌تواند نه به این کمیته و نه به روزنامه گاوه کمک کند. کمک مالی که آلمان به کمیته ملیون می‌کرد این بود که به رئیس کمیته، مرحوم تقی‌زاده، ماهی ۶۰۰ مارک می‌داد و به هر یک از اعضای کمیته هم، که تعدادشان شش هفت نفر بیشتر نبود، ماهی ۴۰۰ مارک. وقتی این کمک قطع شد، عمر دوره اول گاوه نیز بسر رسید و تقی‌زاده که همچنان تصمیم داشت انتشار گاوه را ادامه بدهد، دست بکار دوره دوم روزنامه با تشکیلات بسیار محدودی شد و تا توانست مخارج روزنامه را کم‌کرد، بطوری که اعضای آن منحصر شدند به خود تقی‌زاده و من... که ما نه فقط آن را می‌نوشتیم و در چاپخانه دولتی که تخفیفی برای ما قائل شده بود چاپ می‌کردیم، بلکه خودمان هم آن را بسته بندی کرده و جهت توزیع به پستخانه می‌بردیم. اما کم‌کم کار به جایی کشید که ما حتی برای معاش روزانه نیز به زحمت افتادیم. (من از آن ایام عکسی دارم که نشان می‌دهد چقدر ضعیف و لاغر شده‌ایم که به قول معروف گر تو ببینی شناسیش باز!) با این همه، تاب تحمل من بیشتر از تقی‌زاده می‌نمود زیرا او بخاطر اوضاع و احوال نامناسبی که داشت گرفتار مرض خواب شده بود، بطوری که در پشت میز تحریر اغلب به خواب می‌رفت. و وقتی به طبیب مراجعه کرد، طبیب درد او را گمبود نور آفتاب تشخیص داد و مقرر شد که بدن او را در آزمایشگاهی نور مصنوعی بدهند، ولی چون یک روز در حین انجام این به اصطلاح حمام نور خوابش برده و بدن خود را سوزانده بود، طبیب این برنامه را متوقف کرد و به او دواهایی داد تا هر شب در موقع خواب بخورد... اما یک روز تقی‌زاده برآیم حکایت کرد که شب قبل در موقعی که قصد خوردن دوا را داشته، یک دست در لباس خواب و یک دست بیرون از آن، در پای تخت به خواب رفته است و وقتی چشم باز کرده که شب رفته و جای خود را به روز داده بوده است.

بهرحال یک روز در همان صفحه اول روزنامه زیرعنوان "استمداد"، از دوستداران گاوه و هموطنان و مشترکان روزنامه درخواست کردیم که، ولو به عنوان قرض الحسنه هم که باشد، مبلغی در حدود ده هزار تومان به ما برسانند. اما هیچکس جوابی به این استمداد ما نداد و پولی نفرستاد و کمکی نکرد جز یک نفر، که تقریباً "به همان میزانی که ما پول خواسته بودیم چک فرستاده بود. تقی‌زاده که اول از دیدن چک خوشحال شده و به من مژده فرج بعد از شدت را داده بود، وقتی نامه فرستنده وجه را خواند قیافه‌اش در هم رفت و گفت: محال است من از این شخص که از خوانین خراسان است و در اوایل مشروطیت شهرت داشت که کودکان املاک وسیع خود را به ترکمن‌ها می‌فروشد و این خبر در مجلس آن زمان چنان غلغله‌ای به راه انداخت که اکثریت وگلا از دولت خواستند که او را به تهران بیاورد و محاکمه کند و به

مجازات برساند، پول دریافت کنم... و چک را با نامه‌ای برای فرستنده‌اش پس فرستاد و گاوه را تعطیل کرد و چندی بعد، ماء مور عقد قراردادی با دولت جدید روسیه شد و به مسکو رفت و از مسکو نیز عازم تهران گردید.

من که در برلن ماندنی شده بودم، به پیشنهاد یک آلمانی که چاپخانه معتبری در "لیپزیگ" داشت، درصدد انتشار مجله علم و هنر برآمدم. کسی که واسطه این کار شد یک مهندس ایرانی بود به نام ابوالقاسم وثوق که قرارداد این کار را با صاحب آن چاپخانه معروف به امضاء رساند و مقرر شد من حقوقی بگیرم و سردبیری این مجله ماهانه را، که صفحاتی از آن به زبان و خط آلمانی بود، قبول کنم و در این مجله اعلانات تجاری مؤسسات مختلف آلمانی برای تأمین هزینه مجله به چاپ برسد. مجله علم و هنر، که من دوره کامل آن را دارم، تا وقتی که ورودش به ایران ممنوع نشده بود ادامه یافت و وقتی دولت ایران اجازه ورود آن را نداد بناچار قرارداد ما بهم خورد و مجله تعطیل شد.

اینها همه مربوط به جنگ جهانی اول و بعد از آن بود. اما بعد از جنگ جهانی دوم، لابد مسبوقید که جوان با همت و خدمتگزاری به نام محمد عاصمی، در شهر مونیخ، نام گاوه را دوباره زنده کرد که گرچه چند بار دچار وقفه شده است ولی او همچنان کوشاست و از پا نمی‌نشیند!

... و اما در ضمن خواندن مقاله مرحوم ایرج اسکندری که مردی خوب و با عقیده و فهیم بود، لازم دیدم که این مطلب را گواهی بدهم که نخستین ایرانی که قبل از دکتر آرائی و مرتضی علوی، که خدا هر دورا بیامرزد، در برلن شروع به تبلیغات کمونیستی کرد جوانی بود به نام اسداوف که همسری از اهل چکسلواکی داشت و از مسکو به برلن آمده بود و با لحن گیرای خود در میان جوانان ایرانی، با شور و هیجان بسیار فعالیت می‌کرد. این جوان را بخاطر شب نامه‌ای که بر ضد تیمور تاش داده بود، مثل مرتضی علوی، از آلمان اخراج کردند و او به روسیه رفت و من از او خبری نداشتم تا اینکه در یکی از سفرهایم به تهران از تقی زاده شنیدم که روزی حاجی اسدالله یکی از تجار مشروطه خواه دو آتشه گیلانی، که از صدر مشروطیت با تقی زاده آشنائی داشته، به دیدنش رفته و روی پای او افتاده است که به دادم برس زیرا پسر من را، که در مشهد با برادر شما سید جواد در بانک ملی همکار بوده است، نظمیہ دستگیر کرده و به تهران آورده است...

معلوم شد که پسر حاجی اسدالله، همان اسداوف است که حالا نام خانوادگیش داراب شده است. بهر حال با وساطت تقی زاده، اسداوف از زندان آزاد می‌گردد و سپس با کمک غلامحسین فروهر، که از آلمان با او دوستی داشت، با نام داراب در وزارت دارائی مشغول به کار می‌شود و بعدها حتی به نمایندگی مجلس شورا نیز می‌رسد. آنچه من نمی‌دانستم و از مقاله اسکندری فهمیدم این بود که اسداوف در آلمان نیز از نام خانوادگی داراب استفاده می‌کرده است.